

Re-reading the Shahnameh: Contemporaneity and the Fusion of Horizons

Masoud Algouneh Jounghani



Associate professor of Persian language and literature, University of Isfahan, m.algone@ltr.ui.ac.ir

Received: 2024/07/17	Revised: 2024/08/20	Accepted: 2024/10/18	Published: 2025/01/09
Citation: Algouneh Jounghani, Masoud. (2025). "Re-reading the Shahnameh: Contemporaneity and the Fusion of Horizons." <i>Epic Knowledge and Wisdom</i> . 1(4). 39-58. 10.22067/jmels.2025.94510.1056			

Abstract

This study explores the possibility of reinterpreting Ferdowsi's Shahnameh for the contemporary era. Employing a multidisciplinary theoretical framework, it analyzes the challenges and opportunities of such a rereading. Drawing on Cassirer's philosophy, myth and epic are understood as symbolic forms embedded within specific historical epistemes, a situation which poses an epistemological challenge for modern readers. Althusser's concept of the "problematic" underscores the necessity of reconstructing the text's ideological and historical conditions of meaning production. By integrating Gadamer's "fusion of horizons" with Jameson's historicism, this research argues that the Shahnameh is not a static historical artifact but a living text, capable of engaging in a dialectical dialogue with the present. The findings demonstrate that, despite the epistemic gap, hermeneutic and historicist approaches can facilitate a dynamic and creative interaction with the epic. Ultimately, the study concludes that the tension between the text's historical rootedness and the necessity of modern interpretation is not an obstacle but an opportunity for the continuous reinvention of meaning. As an interpretively open text, the Shahnameh retains its relevance and can contribute to redefining Iranian cultural identity in the modern world.

Keywords: Ferdowsi's Shahnameh, Gadamerian Hermeneutics, Contemporaneity, Fusion of Horizons, Historicism, Critical Re-reading, Cultural Identity



©2025 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

 دسترسی آزاد فصلنامه‌های ادبیات و هنر	دانش و خرد حماسی https://jmels.um.ac.ir	 مقاله پژوهشی
---	---	--

بازخوانی شاهنامه فردوسی: معاصریت و امتزاج افق‌ها

مسعود آگونه جونیانی 

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، m.algone@ltr.ui.ac.ir

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۲۰	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۲۷	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۵/۳۰	تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۲۷
استناد: آگونه جونیانی، مسعود. (۱۴۰۳). «بازخوانی شاهنامه فردوسی: معاصریت و امتزاج افق‌ها». دانش و خرد حماسی، ۱(۴)، ۵۸-۳۹. 10.22067/jmels.2025.94510.1056			

چکیده

این پژوهش به بررسی امکان بازخوانی شاهنامه فردوسی در دوران معاصر می‌پردازد و با ترکیب چارچوب‌های نظری مختلف، به تحلیل چالش‌ها و فرصت‌های این بازخوانی می‌پردازد. بر اساس دیدگاه کاسپرر، اسطوره و حماسه به عنوان فرم‌های نمادین، در چارچوب پیستم‌های تاریخی خاص شکل گرفته‌اند و این امر خوانش امروزی آن‌ها را با دشواری‌های معرفتی روبه‌رو می‌سازد. از سوی دیگر، با تکیه بر مفهوم «پروپلماتیک» آلتوسر، این پژوهش نشان می‌دهد که برای درک معنای شاهنامه، باید شرایط تولید معنا در بستر ایدئولوژیک و تاریخی آن بازسازی شود. با بهره‌گیری از نظریه «امتزاج افق‌ها» ی گادامر و تاریخ‌گرایی جیمسون، این مطالعه استدلال می‌کند که شاهنامه صرفاً یک اثر تاریخی منجمد نیست، بلکه از طریق گفت‌وگوی دیالکتیکی بین متن و خواننده معاصر، می‌تواند به پرسش‌های امروزی پاسخ دهد. یافته‌ها نشان می‌دهند که با وجود فاصله پیستمیک بین جهان متن و خواننده امروزی، رویکردهای هرمنوتیکی و تاریخ‌گرایانه می‌توانند امکان ارتباطی پویا و خلاقانه با شاهنامه را فراهم کنند. در نهایت، این پژوهش تأکید می‌کند که تنش میان تعلق متن به دوره‌ای خاص و نیاز به تفسیر معاصر، نه یک مانع، بلکه فرصتی برای بازآفرینی معنایی جدید است. شاهنامه به عنوان متنی زنده، از ظرفیت تفسیرپذیری مداوم برخوردار است و می‌تواند در بازتعریف هویت ایرانی در جهان امروز ایفای نقش کند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، هرمنوتیک گادامر، تاریخ‌گرایی، معاصریت، امتزاج افق‌ها، بازخوانی انتقادی.

۱- درآمد سخن

شاهنامه فردوسی به عنوان حماسه‌ای بنیادین در فرهنگ ایرانی، طی سده‌ها نه تنها به عنوان اثر ادبی، بلکه به مثابه سندی تاریخی-فرهنگی و آینه تمام‌نمای جهان‌بینی ایرانیان در دوره‌ای خاص مورد توجه بوده است. با این حال، مسئله محوری این پژوهش آن است که چگونه می‌توان این متن کهن را در بستر پیچیده جهان معاصر - با تمام تحولات معرفتی، اجتماعی و فرهنگی آن - بازخوانی کرد؟ این پرسش از آن جهت اهمیت مضاعف می‌یابد که شاهنامه امروزه نه صرفاً به عنوان متنی ادبی، بلکه به عنوان بخشی زنده از حافظه جمعی ایرانیان و عنصری تأثیرگذار در شکل‌دهی به هویت ملی مطرح است.

بر مبنای دیدگاه کاسیرر^۱، اسطوره و حماسه به مثابه «فرم‌های سمبلیک»^۲ در چارچوب ساختارهای معرفتی خاصی شکل می‌گیرند که متعلق به دوره‌های تاریخی معین هستند. کاسیرر در اثر کلیدی خود فلسفه صورت‌های سمبلیک (۱۹۲۵) استدلال می‌کند که این صور ذهنی، محصول شرایط تاریخی خاصی هستند که بازتولید آن‌ها در دوره‌های دیگر با چالش‌های معرفتی جدی مواجه است. این دیدگاه وقتی در مورد شاهنامه به کار گرفته می‌شود، نشان می‌دهد که مفاهیم بنیادین این اثر - مانند فره ایزدی، پادشاهی آرمانی و نظم کیهانی - ریشه در صور ذهنی و ساختارهای معرفتی دوره ساسانی و قرون اولیه اسلامی دارد که با جهان‌بینی مدرن تفاوت‌های بنیادین دارد.

به موازات رویکرد انتقادی کاسیرر، آلتوسر^۳ نیز با طرح مفهوم «پروبلماتیک»^۴ در اثر مهم خود برای مارکس (۱۹۶۵)، بر این نکته تأکید می‌ورزد که هر متن درون‌شبهه‌ای از مسائل و مفاهیمی شکل می‌گیرد که خاص دوره تاریخی تولید آن است. از دیدگاه آلتوسر، فهم اصیل یک متن مستلزم بازسازی این «پروبلماتیک» تاریخی است. وقتی این نظریه را در مورد شاهنامه به کار می‌گیریم، با این پرسش مواجه می‌شویم که آیا می‌توان بدون درک کامل «پروبلماتیک» دوره فردوسی - شامل مسائل مربوط به مشروعیت سیاسی، روابط دین و حکومت و مفهوم عدالت در آن دوره - به خوانش معاصر از این اثر دست یافت؟

برای پاسخ به این چالش‌ها، این پژوهش از دو چارچوب نظری مکمل بهره می‌برد: نخست نظریه «امتزاج افق‌ها»^۵ گادامر^۶ در اثر بنیادینش حقیقت و روش (۱۹۶۰) و دوم «تاریخ‌گرایی»^۷ جیمسون^۸ در کتاب تأثیرگذار ناخودآگاه سیاسی^۹ (۱۹۸۱). گادامر با رد دیدگاه ابژکتیویستی به متون تاریخی، استدلال می‌کند که فهم همیشه محصول تعامل دیالکتیکی بین افق معنایی متن و افق انتظارات خواننده است. این نگاه به ما امکان می‌دهد شاهنامه را نه به عنوان متنی منجمد و متعلق به گذشته‌ای دور، بلکه به مثابه اثری پویا ببینیم که قابلیت تعامل با مسائل امروزی را دارد.

در این راستا، ایده «همیشه تاریخی بودن فهم» گادامر (Gadamer, 2004: 298) به ما یادآوری

می‌کند که هر خوانشی از شاهنامه ناگزیر تحت تأثیر پیش فرض‌های تاریخی خواننده معاصر قرار دارد. این دیدگاه با نظریه تاریخ‌گرای جیمسون در ناخودآگاه سیاسی نیز همخوانی دارد. جیمسون بر این نکته پای می‌فشارد که هیچ خوانشی از متون فرهنگی نمی‌تواند خود را از شرایط تاریخی خاص خود رها سازد، یعنی هر خوانش معاصر از متون گذشته باید هم به شرایط تولید تاریخی متن و هم به موقعیت تاریخی خواننده توجه داشته باشد. ترکیب این دو دیدگاه به ما امکان می‌دهد از یک سو ویژگی‌های خاص یک اثر را در نظر بگیریم و از سوی دیگر امکان‌های خوانش خلاقانه آن را در شرایط معاصر بررسی کنیم.

بنابراین، اتخاذ چنین دیدگاهی به‌ویژه در مواجهه با شاهنامه که هم بار تاریخی دارد و هم بار اسطوره‌ای، اهمیت مضاعف می‌یابد. این موضع به ما امکان می‌دهد شاهنامه را نه در مقام یک شیء تاریخی منجمد، بلکه به عنوان یک تعامل فعال در گفت‌وگویی زنده بین گذشته و حال ببینیم. شاهنامه به دلایل متعددی موقعیتی ویژه دارد: نخست آن که در مرز بین اسطوره و تاریخ قرار دارد، دوم آن که به رغم گذشت قرن‌ها، همچنان در حافظه جمعی ایرانیان حضوری زنده و فعال دارد و سوم آن که ساختار روایی آن به گونه‌ای است که امکان تفسیرهای متعدد و بازخوانی‌های خلاقانه را فراهم می‌سازد. این ویژگی‌ها باعث می‌شود شاهنامه نمونه‌ای آرمانی برای آزمودن نظریه‌های هرمنوتیکی و تاریخ‌گرایانه باشد.

بر این اساس، پژوهش حاضر در چهار بخش به بررسی امکان بازخوانی شاهنامه می‌پردازد. روش‌شناسی این پژوهش ترکیبی است از تحلیل هرمنوتیکی متون و نقد فرهنگی، با تأکید بر این که هر خوانش معاصری از شاهنامه باید هم به زمینه تاریخی تولید آن و هم به شرایط کنونی دریافت آن توجه داشته باشد. این رویکرد دوگانه به ما امکان می‌دهد هم از خطر نسبی‌گرایی مفرط (که در آن متن کاملاً در بافت تاریخی خود محبوس می‌شود) و هم از خطر بی‌توجهی به تاریخ (که در آن متن کاملاً به نیازهای معاصر تحمیل می‌شود) اجتناب کنیم. در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که تنش بین تعلق شاهنامه به دوره‌ای خاص و نیاز به تفسیر معاصر آن، نه مانعی بر سر راه فهم، بلکه فرصتی برای بازآفرینی معنا و خلق خوانش‌های نوین از این اثر کلاسیک است. شاهنامه به عنوان یک «متن زنده»^{۱۰} ظرفیت بی‌نظیری برای تفسیرپذیری مداوم دارد و می‌تواند در بازتعریف هویت ایرانی در جهان امروز ایفای نقش کند. این نقش‌آفرینی زمانی به بهترین شکل محقق می‌شود که هم به تاریخ‌مندی متن و هم به نیازهای معاصر توجه داشته باشیم.

۲- پیشینه تحقیق

در حوزه مطالعات غربی، اگرچه پژوهش‌هایی مانند کار ریکور^{۱۱} (۱۹۸۱) درباره روایت و زمان (۱۷۵-۱۹۰) و مطالعات جیمسون درباره ناخودآگاه سیاسی متون (۵۸-۷۲) به صورت غیرمستقیم می‌توانند برای

تحلیل شاهنامه مفید باشند، اما هیچ‌یک مستقیماً به این اثر نپرداخته‌اند. با این روی، در مطالعات انجام شده به زبان فارسی، پژوهشی که از این منظر معطوف به تحلیل شاهنامه باشد صورت نگرفته است. بنابراین پژوهش حاضر می‌کوشد گامی در جهت توسعه مطالعات نظری و کاربردی درباره شاهنامه بردارد. بررسی چالش بنیادین مطرح شده در دیدگاه‌های کاسیر و آلتوسر در مواجهه با متون کلاسیک و ترکیب نظریه‌های گادامر و جیمسون در پاسخ به این چالش این امکان را فراهم می‌آورد که در پرتو افق‌های جدیدی به فهم و کاربرد شاهنامه در جهان معاصر روی آوریم.

۳- بحث و نظر

شاهنامه فردوسی به عنوان حماسه‌ای بنیادین در فرهنگ ایرانی، همواره در طول تاریخ مورد توجه ادیبان، مورخان و اندیشمندان بوده است، اما در عصر حاضر، خوانش این متن کهن با چالش‌های نظری عمیقی رو به روست که مستلزم بازنگری در مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. این مقاله با اتکا به چارچوب‌های نظری متفاوت اما مکمل، به بررسی امکان‌ها و محدودیت‌های خوانش امروزی شاهنامه می‌پردازد. بخش نخست به بررسی «تناقض معرفتی در خوانش امروزی شاهنامه از منظر کاسیر» اختصاص دارد. در این بخش، با تکیه بر نظریه فرم‌های سمبلیک کاسیر، نشان خواهیم داد که چگونه اسطوره‌های شاهنامه به عنوان نظام‌های معرفتی خودبسنده، با عقلانیت مدرن در تعارض قرار می‌گیرند. این تحلیل به ما کمک می‌کند تا ماهیت خاص معرفت اسطوره‌ای را درک کنیم. در بخش دوم با عنوان «خوانش شاهنامه در پرتو نظریه آلتوسر: گسست‌ها و امکانات تفسیری»، به بررسی این مسئله می‌پردازیم که چگونه مفاهیم «مسئله‌شناسی» و «گسست معرفتی» آلتوسر، امکان فهم شاهنامه را در دوران معاصر به چالش می‌کشد. این بخش بر شرایط تاریخی تولید متن و تفاوت‌های بنیادین بین جهان‌بینی عصر فردوسی و عصر حاضر تأکید دارد. بخش سوم با عنوان «بازخوانی شاهنامه فردوسی در پرتو امکانات هرمنوتیکی گادامر»، در پی یافتن راه‌حلی برای چالش‌های مطرح شده در بخش‌های پیشین است. نظریه «امتزاج افق‌ها» ی گادامر به ما می‌آموزد که چگونه می‌توان میان افق معنایی متن و افق انتظارات خواننده معاصر پل زد. در بخش پایانی با عنوان «خوانش شاهنامه در پرتو تاریخ‌گرایی جیمسون»، به تحلیل چندسطحی شاهنامه در عصر سرمایه‌داری متأخر می‌پردازیم. این بخش نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از شاهنامه هم به عنوان سند تاریخی و هم در مقام متنی زنده که قابلیت گفت‌وگو با مسائل امروز را دارد، استفاده کرد.

۱-۳- تناقض معرفتی در خوانش امروزی شاهنامه از منظر کاسیر

ارنست کاسیر در فلسفه فرم‌های سمبلیک، اسطوره را به عنوان یکی از اشکال بنیادین و خودبسنده

فهم جهان معرفی می‌کند که پیش و مستقل از عقلانیت علمی و فلسفی عمل می‌کند (Cassirer, 1925: 78)؛ تمایزی که ریشه در تفکیک سه فرم سمبلیک اساسی اسطوره، زبان و علم به عنوان نظام‌های معرفتی مستقل دارد (ibid: 82). این دیدگاه نشان می‌دهد که اسطوره صرفاً یک روایت تمثیلی نیست، بلکه نظامی معرفتی با جهان‌شناسی، اخلاق و منطق خاص خود است (Cassirer, 1946: 45)؛ درکی که برای مواجهه با تناقض‌های معرفتی در خوانش امروزی شاهنامه ضروری می‌نماید. کاسیرر با تأکید بر خودبستگی اسطوره به عنوان «فرم سمبلیک» مستقل (Cassirer, 1925: 112)، ویژگی‌های منحصر به فرد آن را برمی‌شمارد: رابطه جزء و کل - به شیوه pars pro toto - که در آن یک تار موی قهرمان می‌تواند تمام قدرت او را نمایندگی کند، مفهوم چرخه‌ای زمان و مکان مقدس^{۱۲} و علیت جادویی مبتنی بر مشابهت یا مجاورت به جای قوانین علمی^{۱۳}.

این ویژگی‌ها در شاهنامه به وضوح قابل ردیابی است، چنان که فره ایزدی جمشید را نمی‌توان به مفاهیم سیاسی مدرن مانند «مشروعیت» تقلیل داد یا هفت‌خان رستم را صرفاً سفری واقعی دانست و نه گذاری باطنی با عینیتی اسطوره‌ای (see Campbell, 1949). در برابر این نظام معرفتی، ذهن مدرن با عقلانیت انتقادی خود اسطوره را به عنوان «ساختار نمادین» یا «ایدئولوژی» می‌فهمد؛ رویکردی که به کاهش‌گرایی^{۱۴} روان‌شناختی (see Jung, 1968)، جامعه‌شناختی (see Durkheim, 1912) یا ایدئولوژیک می‌انجامد و در نتیجه زبان مشترکی با جهان‌بینی اسطوره‌ای ندارد؛ با جهانی که در آن مرگ سهراب نه یک تراژدی فردی، که مثلاً نمونه‌ای از نقض نظم اخلاقی جهان است و نشانه‌ای از فروپاشی عدالت و بی‌نظمی بنیادین در نظم کیهانی و انسانی است (برای چنین تحلیل‌هایی نگاه کنید به مسکوب، ۱۳۷۴).

این تناقض معرفتی دو پیامد عمده دارد: از یک سو گسست از معنای اصیل اسطوره‌ها هنگام تقلیل آن‌ها به تمثیل یا ایدئولوژی و از سوی دیگر خطر اسطوره‌زدایی و تبدیل شاهنامه به متنی صرفاً ادبی. برای عبور از این تناقض، هرمنوتیک گادامر با طرح «امتزاج افق‌ها» امکان دیالوگی پویا بین خواننده مدرن و متن اسطوره‌ای را فراهم می‌آورد (Gadamer, 1960: 305)، در حالی که کاسیرر با تأکید بر زبان نمادین نشان می‌دهد اسطوره‌ها با وجود تعلق به نظام شناختی دیگری، همچنان قابلیت سخن گفتن با انسان معاصر را حفظ کرده‌اند (Cassirer, 1944: 50).

کاسیرر با رویکرد ضدتمثیلی خود به اسطوره، آن را نه به عنوان بازنمایی استعاری یا نمادین از حقایق بیرونی، بلکه به عنوان شکل خودبسنده اندیشه و واقعیت خاص خود می‌فهمد. از دید او اسطوره جهان‌بینی مستقل و زبانی ویژه دارد که منطق آن تابع قواعد عقلانی یا تجربی صرف نیست، بلکه بر پایه تصورات عاطفی، تصویری و ارگانیک استوار است. اگر شاهنامه را با این دیدگاه تحلیل کنیم، باید از تفسیرهای صرفاً

تاریخی، اخلاقی یا سیاسی پرهیز کرده و به جای جست‌وجوی معانی پنهان، به ساختار اسطوره‌ای خود متن توجه کنیم: برای نمونه، شخصیت‌هایی مانند رستم، سیمرغ یا ضحاک نه نمادهای انتزاعی، بلکه تجلی‌های عینی نیروهای فرهنگی و روانی جامعه باستانی ایران هستند، یا مثلاً ضحاک صرفاً نماد استبداد سیاسی نیست بلکه تجسم هراس جمعی از آشوب و پلیدی است که در اسطوره واقعیت می‌یابد. به همین منوال، اکوان دیو که فردوسی آن را نماد مردم ناسپاس از یزدان معرفی می‌کند، در خوانش کاسیرری، صرفاً تمثیلی اخلاقی نیست، بلکه تجسم ملموس تباهی در جهان‌بینی اسطوره‌ای است.

کاسیرر به موازات رویکرد ضدتمثیلی خود، تصریح می‌کند که اسطوره زبان خود را می‌آفریند. به موجب چنین دیدگاهی می‌توان گفت در شاهنامه، توصیف حماسی نبردهایی مثل رستم و اسفندیار - که بارها از سوی نویسندگان و شاهنامه‌شناسان بدان تصریح شده است - نه گزارش تاریخی، بلکه بیان کشمکش‌های ابدی نظم و هرج و مرج است، حتی عناصر فراواقعی (مثل رویین تنی اسفندیار) نه ترفندهای ادبی، بلکه بخشی از منطق درونی جهان اسطوره هستند.

در خصوص بازخوانی حماسه یا اسطوره و تأکید بر مفهوم معاصریت، ذکر این نکته اهمیت دارد که از نگاه کاسیرر، اسطوره در عصر مدرن محو نمی‌شود، بلکه بازتولید می‌شود. در همین راستا، خوانش امروزی شاهنامه می‌تواند واکنشی به بحران‌های هویتی باشد: مثلاً رستم پهلوانی فراتاریخی است که همچنان به عنوان الگوی مقاومت در ذهن ایرانیان زنده است یا تراژدی‌هایی مانند مرگ سهراب بازتابی از تنش‌های اخلاقی ماندگار (تقدیر در برابر اختیار) هستند؛ بنابراین، با وجود این که بسیاری از تفسیرهای شاهنامه (مثل تطبیق کیخسرو با مصلح موعود یا دیدگاه‌های ناسیونالیستی) به دنبال معادل‌سازی اسطوره با مفاهیم مدرن هستند، رویکرد کاسیرری بر امکان ناپذیری ترجمه کامل اسطوره به زبان عقلانی تأکید دارد. با خوانش کاسیرری، شاهنامه متنی بسته که به گذشته تعلق دارد به شمار نمی‌آید، بلکه یک متن گشوده با فضایی پویاست که مخاطب امروز را مستقیماً با جهان‌بینی اسطوره‌ای مواجه می‌کند. این رویکرد از تقلیل شاهنامه به درس‌های اخلاقی یا نمادهای سیاسی جلوگیری می‌کند و آن را به عنوان آینه‌ای از امیال، ترس‌ها و آرمان‌های جمعی می‌یابد که در هر دوره می‌تواند معنایی نو بیافریند.

۲-۳- خوانش شاهنامه در پرتو نظریه آلتوسر: گسست‌ها و امکانات تفسیری

آلتوسر، با مفاهیم کلیدی «مسئله‌شناسی»^{۱۵} و «ساختار پنهان»^{۱۶}، چالشی اساسی در مواجهه با متون کلاسیک مانند شاهنامه ایجاد می‌کند. از دیدگاه او، هر متن درون شبکه‌ای از شرایط تاریخی، اقتصادی و ایدئولوژیک خاصی تولید می‌شود که فهم آن را منوط به درک همان زمینه می‌سازد. بر این اساس، هر نظام فکری در چارچوب شرایط تاریخی خاص خود شکل می‌گیرد و نمی‌تواند از محدوده‌های معرفتی دوره خود

فراتر رود (Althusser, 1965: 42).

این دیدگاه پرسش‌های جدی درباره امکان خوانش متون کهنی مانند شاهنامه در دوران معاصر مطرح می‌کند. آیا می‌توان با وجود تغییرات بنیادین در ساختارهای معرفتی، اقتصادی و اجتماعی، به فهم اصیلی از این اثر حماسی دست یافت؟ در پاسخ به این پرسش، با تأکید بر تغییرات ساختارهای اجتماعی و نقش «ساختارهای پنهان»^{۱۷} در شکل‌گیری اندیشه (Althusser, 1965: 89) می‌توان از چشم‌انداز آلتوسری مدعی شد که شاهنامه، به عنوان محصول جامعه‌ای فئودالی با ساختار سیاسی پادشاهی و روابط تولید دهقانی، در چارچوبی شکل گرفته که با جهان مدرن - با ویژگی‌هایی مانند سرمایه‌داری متأخر، دموکراسی‌های پارلمانی و فردگرایی سکولار - تفاوت‌های بنیادین دارد. این تفاوت‌ها نه صرفاً در محتوا، بلکه در خود شیوه‌های اندیشیدن و طرح پرسش‌ها ریشه دارد و این موضوع امکان خوانش همدلانه با اثر را به شدت تقلیل می‌دهد.^{۱۸} برای مثال، مفهوم «عدالت» در شاهنامه بر پایه نظم کیهانی و فره ایزدی استوار است، در حالی که در گفتمان معاصر، عدالت حول محور حقوق بشر و برابری صورتی تعریف می‌شود. این تعارض تنها یک تفاوت محتوایی نیست، بلکه نشان‌دهنده «گسست معرفتی»^{۱۹} بین دو دوره تاریخی است؛ گسستی که به گفته آلتوسر، عبور از آن را بدون توجه به شرایط تولید متن ناممکن می‌سازد.

اما آیا این بدان معناست که شاهنامه در جهان امروز ناخواندنی است؟ پاسخ آلتوسر هرچند هشداردهنده است، راه‌هایی برای مواجهه خلاقانه باقی می‌گذارد. نخست آن که هر متن به رغم تعلق به مسئله‌شناسی خاص خود، حاوی «شکاف‌های ایدئولوژیک» است - نقاطی که در آن تناقض‌های درونی نظام فکری دوره آشکار می‌شود. این شکاف‌ها امکان خوانش‌های متعارض را فراهم می‌کنند. برای نمونه، تقابل بین مشروعیت الهی پادشاهان و خشونت‌های آنان در شاهنامه، می‌تواند به نقد امروزی قدرت مطلقه پیوند بخورد. دوم، آلتوسر به «سوءتعبیرهای خلاقانه» اشاره می‌کند؛ یعنی فرایندی که در آن متن در بستر جدیدی قرار می‌گیرد و معنایی خارج از چارچوب اولیه تولید می‌کند. این ویژگی به شاهنامه اجازه می‌دهد در گفتمان‌های معاصر - از ملی‌گرایی تا پسااستعمار - بازتفسیر شود.

همان‌طور که اشاره کردیم، به زعم آلتوسر، هر متن ادبی در درون یک «پروبلماتیک» ایدئولوژیک خاص شکل می‌گیرد که هم شرایط امکان تولید معنا را فراهم می‌کند و هم محدودیت‌های آن را تعیین می‌نماید. این مفهوم کلیدی در نظریه آلتوسر به سیستمی از پرسش‌ها و مفروضات ناخودآگاه اشاره دارد که گفتمان یک دوره تاریخی خاص را تشکیل می‌دهد.

در مورد شاهنامه، پروبلماتیک حاکم بر دوره فردوسی را می‌توان در زمینه تاریخی - ایدئولوژیک ایران قرن چهارم هجری تحلیل کرد: دوره‌ای که در تقاطع گذار از ایران ساسانی به ایران اسلامی و در بستر مقاومت

فرهنگی در برابر سلطه اعراب و احیای هویت ایرانی شکل گرفت (Davis, 1992: 45). این بستر، گفتمان «بازگشت به عظمت گذشته» را به عنوان پاسخ به بحران هویت زمانه تولید کرد، گفتمانی که همزمان به مشروعیت بخشی حکومت های محلی ایرانی مانند سامانیان که حامی فردوسی بودند، خدمت می کرد (Omidasalar, 2011). شاهنامه در این معنا، فراورده و همزمان بازتولیدکننده این پروبلماتیک است. از دید آلتوسر، ایدئولوژی نه به عنوان مجموعه ای انتزاعی از ایده ها، بلکه به عنوان «بازنمایی رابطه خیالی افراد با شرایط واقعی وجودشان» عمل می کند (Althusser, 1971: 153). در شاهنامه، این «رابطه خیالی» با شرایط دشوار تاریخی، به شکل باشکوهی در قالب اسطوره سازی از پادشاهان باستانی و تبدیل تاریخ به حماسه ای آرمانی تجلی می یابد. برای نمونه، کیخسرو در شاهنامه صرفاً یک پادشاه تاریخی نیست، بلکه تجسم آرمان های عدالت، فره ایزدی و حکمرانی آرمانی در گفتمان ایدئولوژیک عصر فردوسی است (Shahbazi, 1991: 113-115). فردوسی کیخسرو را به نماد پادشاهی مبدل می سازد که با پیوند با فره ایزدی و پابندی به دادگری، مشروعیت می یابد. بر این اساس می توان گفت کیخسرو به سازه ای ایدئولوژیک تبدیل می شود که «رابطه خیالی» جامعه با مفهوم مشروعیت سیاسی و عدالت را بازنمایی می کند.

آلتوسر معتقد است که خوانش یک متن در دوره ای متفاوت از دوره تولید آن، مستلزم «بازسازی شرایط تولید معنا» است (Althusser, 1965: 72). این بازسازی در مورد شاهنامه با چالش های عمیقی مواجه است زیرا دستگاه های ایدئولوژیک حاکم بر خوانش معاصر (ملی گرایی، مدرنیته، سرمایه داری متأخر) به کلی با دستگاه ایدئولوژیک عصر سامانیان متفاوت است. نقش ناخودآگاه ایدئولوژیک خواننده امروزی نیز بر این چالش می افزاید. بنابراین، هر خوانش امروزی شاهنامه ناگزیر از بازتعریف رابطه اش با سه محور کلیدی است:

الف) قدرت: شاهنامه به عنوان یک «ابژه ایدئولوژیک» چگونه روابط قدرت عصر خود را بازتاب می داد و چگونه امروز در خدمت روابط قدرت جدید قرار می گیرد؟

ب) هویت: شاهنامه به عنوان متن بنیادین هویت ایرانی، چگونه دستخوش بازخوانی ها و مصادره های ایدئولوژیک در دوره های مختلف (از عصر قاجار تا کنون) شده است؟

ج) تاریخ: تمایز بین «تاریخ واقعی» و «تاریخ ایدئولوژیک» (یا اسطوره ای شده) در شاهنامه چیست و این تمایز چگونه در خوانش های معاصر مورد توجه یا غفلت قرار می گیرد؟ (Vaziri, 1993: 97-100)؛ (Althusser, 1965: 109-115).

نمونه های کاربردی این خوانش آلتوسری را می توان در تحلیل شخصیت های محوری شاهنامه مشاهده کرد. اسکندر سازه ای ایدئولوژیک برای آشتی دادن تنش تاریخی حمله مقدونی با گفتمان ملی/حماسی ایرانی

است. فردوسی او را در نسب ایرانی (پسر داراب) قرار می‌دهد و بر خردمندی و عدالتش تأکید می‌کند؛ پاسخی ایدئولوژیک به شکست تاریخی و نیاز به جذب فاتح در روایت ملی (Nöldeke, 1920: 112). شخصیت‌های زن (مانند گردآفرید، سودابه، ته‌مین) نیز عموماً بازتاب «رابطه خیالی» جامعه عصر فردوسی با مسئله جنسیت، قدرت زن و مرزهای اخلاقی هستند. گردآفرید هم نشانه شجاعت زن ایرانی است و هم (با سرانجامش) بازتولید کننده نظم جنسیتی موجود. سودابه تجلی زن اهریمنی و تهدیدکننده نظم پدرسالارانه است (Milani, 1992). ته‌مین، در عین نشان دادن جرأت و شهامت در انتخاب همسر، نهایتاً در چارچوب همسری و مادری تعریف می‌شود. این تناقض‌ها نشان‌دهنده تنش‌های درونی پروبلماتیک ایدئولوژیک حاکم بر شاهنامه در باب زن است.

با این حال، خطر تقلیل شاهنامه به صرفاً ابزاری در خدمت ایدئولوژی‌های امروزی همواره وجود دارد. در عصر سرمایه‌داری متأخر، شاهنامه ممکن است به کالایی فرهنگی تبدیل شود که صرفاً برای مصرف بازاری (در قالب انیمیشن، کالاهای لوکس، توریسم) بازتولید می‌شود. همچنین ممکن است در خدمت روایت‌های سیاسی خاص (ناسیونالیسم افراطی، حکومت‌های اقتدارگرا) قرار گیرد و پیچیدگی‌هایش نادیده گرفته شود. پرهیز از این خطر مستلزم توجه همزمان به دو نکته اساسی است: اول بازسازی دقیق شرایط تاریخی تولید متن، یعنی پذیرش فاصله معرفتی بنیادین بین جهان‌بینی، مفروضات و دغدغه‌های فردوسی و خواننده معاصر و دوم جست‌وجوی پیوندهای زنده و امکان گفت‌وگوی انتقادی، یعنی شناسایی آن عناصر و پرسش‌های جهان‌شمول در شاهنامه (عدالت، ظلم، هویت، اخلاق، رابطه فرد و قدرت) که می‌توانند زمینه‌ساز گفت‌وگویی انتقادی بین گذشته و حال باشند. شاهنامه در این میان نه به عنوان میراثی مقدس و تغییرناپذیر، بلکه به مثابه «میدانی برای نبرد معناها» ظاهر می‌شود؛ متنی که در تار و پود ایدئولوژی عصر خود شکل گرفته، اما به دلیل غنای ادبی و انسانی‌اش، توانایی فراتر رفتن از محدوده پروبلماتیک اولیه خود را دارد و می‌تواند پرسش‌های همیشه‌حاضر جوامع انسانی درباره قدرت، هویت، اخلاق و تاریخ را بازتاب دهد و به چالش بکشد. خوانش آلتوسری، با افشای مکانیسم‌های ایدئولوژیک شکل‌دهنده به متن و خوانش‌های آن، این نبرد معناها را شفاف‌تر می‌سازد و امکان قرائتی نقادانه و خودآگاهانه را فراهم می‌کند.

۳-۳- بازخوانی شاهنامه فردوسی در پرتو امکانات هرمنوتیکی گادامر

تحلیل شاهنامه بر اساس نظریه هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر مستلزم توجه به چارچوب نظری‌ای است که در حقیقت و روش ارائه شده است. گادامر استدلال می‌کند که فهم متون تاریخی نه بازسازی نیت مؤلف، بلکه فرایندی دیالکتیکی است که در آن «امتزاج افق‌ها» بین جهان متن و جهان مفسر رخ می‌دهد. این دیدگاه سه مؤلفه اساسی دارد که خوانش شاهنامه را به تجربه‌ای پویا تبدیل می‌کند. نخست

آن که هر خوانشی از شاهنامه ناگزیر تحت تأثیر پیش‌فهم‌ها و پیش‌داوری‌های تاریخی - فرهنگی خواننده معاصر قرار دارد (Gadamer, 2004: 278).

برای نمونه، تفسیر امروزی از شخصیت «فریدون» به عنوان نماد رهبری عدالت‌خواه، بی‌گمان متأثر از گفتمان‌های سیاسی معاصر است. این پیش‌فهم‌ها نه مانعی بر سر راه فهم، بلکه شرط ضروری هر گونه تفسیر به شمار می‌آیند. از این منظر، روایت تقسیم جهان توسط فریدون به سه بخش ایران، توران و روم را می‌توان نه تنها به عنوان تمثیلی از مدیریت سیاسی و عدالت در نظم سنتی ایران‌شهری، بلکه به مثابه بازنمایی ایده‌آل تقسیم عادلانه قدرت در جوامع انسانی تفسیر کرد. در زمانه‌ای که جهانی شدن مرزهای ملی را به چالش می‌کشد، این تصویر شاهنامه می‌تواند بازتابی از آرمان تقسیم عقلانی قدرت و مسئولیت نیز باشد. دوم آن که از منظر گادامری، شاهنامه نه یک شیء منجمد، بلکه «رویدادی» زنده است که در هر بار خوانش «معاصر» می‌شود. این ویژگی به ما امکان می‌دهد داستان «زال و سیمرغ» را هم به عنوان اسطوره‌ای باستانی و هم به مثابه تمثیلی از رابطه انسان و طبیعت در عصر اکولوژیک تفسیر کنیم.

اثر هنری در این دیدگاه همواره فراتر از نیت اولیه خالق آن عمل می‌کند. نمونه‌ای بارز در این زمینه داستان تولد رستم است. این روایت را می‌توان نه فقط داستان نجات قهرمان از مرگ محتوم به واسطه دانش سیمرغ دانست، بلکه بازتابی از اهمیت میراث دانش بومی و پیوند انسان با حکمتی فراتر از عقل صرف تلقی کرد. روایت زال و سیمرغ در زمانه بحران‌های زیست‌محیطی، دعوتی به بازاندیشی جایگاه انسان در اکوسیستم جهانی است. سومین مؤلفه، مفهوم «حلقه هرمنوتیکی» است که فهم شاهنامه را فرایندی تکرارشونده می‌داند؛ فرایندی که در آن کل (ساختار حماسی) و جزء (تک‌داستان‌ها) در تعامل دیالکتیکی دائمی قرار می‌گیرند. این نگاه به ما اجازه می‌دهد هم به جزئیات هر روایت بپردازیم و هم آن را در چارچوب کلی اثر تحلیل کنیم. برای مثال، روایت کیکاووس و ماجرای پرواز با پر و موم، در نگاه سطحی داستانی از خودبزرگ‌بینی شاه است اما در چارچوب حلقه هرمنوتیکی شاهنامه، این روایت می‌تواند کنایه‌ای به مرزهای قدرت انسانی و خطاپذیری سرشت بشر نیز باشد. هرمنوتیک فلسفی به ما امکان می‌دهد هم دلبستگی کیکاووس به جاه و مقام را نقد کنیم و هم آسیب‌پذیری سوژه قدرت را در برابر فریب و خطا دریابیم.

در تحلیل داستان ضحاک، رویکرد گادامری امکانات تفسیری بی‌نظیری فراهم می‌آورد. مارهای روی دوش ضحاک در این خوانش می‌توانند به رسانه‌های تبلیغاتی حکومت‌های توتالیتار معاصر تعبیر شوند که با تغذیه از مغز جوانان (نماد روشنفکران جامعه) به بقای خود ادامه می‌دهند. این تفسیر نه تحمیل معنای مدرن بر متن کهن، بلکه نتیجه دیالوگ خلاق بین افق معنایی متن و افق انتظارات خواننده معاصر است. علاوه بر این، حضور ضحاک به عنوان پادشاهی که از طریق پیمان با اهریمن به قدرت می‌رسد، می‌تواند در خوانش

معاصر به بررسی خاستگاه‌های قدرت نامشروع بپردازد. در جهانی که فساد سیاسی و سوءاستفاده از منابع قدرت به مسئله‌ای فراگیر بدل شده، شاهنامه فرصتی فراهم می‌آورد تا پیوند شوم قدرت و خشونت را در قالب اسطوره‌ای بازخوانی کنیم.

تراژدی رستم و سهراب نیز از منظر گادامری نمونه‌ای کلاسیک از تجربه تراژیک است که در آن فهم بسیار دیر حاصل می‌شود. این روایت را می‌توان هم به عنوان کشمکش نسلی و هم به مثابه تقابل سنت و نوگرایی تفسیر کرد، بی‌آن که نیاز اشد یک خوانش را به قیمت نادیده گرفتن دیگر خوانش‌ها برگزینیم. به‌ویژه در این داستان، امتزاج افق‌ها به‌وضوح دیده می‌شود: رستم حامل اقتدار و پیشینه حماسی ایران است، در حالی که سهراب حامل نیروی جوانی و تغییر است. مصاف تراژیک این دو، بازتاب جدال تاریخی جامعه ایرانی میان میل به پایداری سنت و اشتیاق به دگرگونی است. خوانش گادامری ما را از داوری اخلاقی صرف در مورد این پدر و پسر دور کرده و امکان می‌دهد وضعیت تراژیک سوژه انسانی را با همدلی درک کنیم.

داستان سیاوش نیز در این چارچوب، تجربه‌ای اخلاقی - اسطوره‌ای را پیش می‌نهد که می‌تواند هم به عنوان الگوی کهن‌الگویی قهرمان و هم به مثابه تمثیلی از تقابل صداقت و فریب در عرصه قدرت خوانش شود. گادامر نشان می‌دهد که چگونه متن کلاسیک می‌تواند هم‌زمان به پرسش‌های متعدد پاسخ گوید، بی‌آن که به خوانشی واحد تقلیل یابد. سیاوش نه تنها به عنوان شهید اخلاق ایرانی شناخته می‌شود، بلکه جلوه‌ای از وضعیت فرد اخلاقی در جهان سیاست است؛ جایی که راستی و پاکدامنی اغلب قربانی مناسبات قدرت می‌شود. روایت سیاوش در دوره‌هایی که عدالت قربانی مصلحت می‌شود، به شکل ویژه‌ای معاصر می‌گردد و شاهنامه در چنین خوانشی، رسالتی انتقادی نسبت به قدرت بر عهده می‌گیرد.

هرمنوتیک گادامری شاهنامه را از حصار تاریخی بودن صرف می‌رهاند، بی‌آن که آن را از ریشه‌های تاریخی‌اش جدا کند. این رویکرد به ما امکان می‌دهد هم به شرایط تولید اثر احترام بگذاریم و هم آن را در گفت‌وگویی زنده با مسائل امروز قرار دهیم. به تعبیر گادامر، هر خوانش شاهنامه، رویدادی است که در آن نه تنها سنت ایرانی احیا می‌شود، بلکه امکان نوسازی آن در افق تفکر معاصر فراهم می‌گردد. شاهنامه به مثابه گفت‌وگویی بین نسلی و بین فرهنگی، می‌تواند برای انسان ایرانی امروز کارکردی انتقادی، الهام‌بخش و هویت‌ساز ایفا کند. شاهنامه در این خوانش نه موزه‌ای از اسطوره‌های منجمد، بلکه زبانی زنده است که همچنان می‌تواند با انسان معاصر سخن بگوید.

۴-۳- خوانش شاهنامه در پرتو تاریخ‌گرایی جیمسون: تحلیل چندسطحی در عصر سرمایه‌داری متأخر

بر اساس چارچوب نظری تاریخ‌گرایی جدید جیمسون در ناخودآگاه سیاسی (۱۹۸۱)، شاهنامه نه به عنوان اثری فرازمانی، بلکه به مثابه متنی تاریخی و ایدئولوژیک قابل تحلیل است که در سه سطح سیاسی،

اجتماعی و معنایی بازخوانی می‌شود. جیمسون با شعار «همیشه تاریخی کن» (Jameson, 1981: 9)، هر متن ادبی را پاسخی به شرایط تاریخی خاص می‌داند که حاوی «ناخودآگاه سیاسی»- تلفیقی از تنش‌های طبقاتی و ایدئولوژیک دوره خود- است. این رویکرد در تحلیل شاهنامه به ما امکان می‌دهد آن را همچون «رمزگان ایدئولوژیک»ی بفهمیم که در بستر مقاومت فرهنگی ایرانیان در برابر سلطه اعراب شکل گرفته و آرزوهای سرکوب‌شده ملت را در قالب «رؤیاهای جمعی» بیان می‌کند. در سطح سیاسی، شخصیت‌هایی مانند رستم تجسم آرزوی قهرمان نجات‌بخش در دوران بحران هستند، در سطح اجتماعی، مناسبات پادشاهان و پهلوانان بازنمایی «تخیل جمعی» درباره نظم اجتماعی مطلوب عصر سامانی است و در سطح تاریخی، «شکاف‌های ایدئولوژیک» متن مانند تضاد بین مشروعیت الهی پادشاهان و خشونت‌هایشان، تنش‌های عصر فردوسی را آشکار می‌سازد.

در عصر سرمایه‌داری متأخر- اصطلاحی که جیمسون (۱۹۹۱) برای توصیف وضعیت کنونی به کار می‌برد- خوانش شاهنامه با چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی مواجه است. از یک سو، «چندفرهنگی‌گرایی» مستلزم «موقعیت‌سازی مجدد متن در جغرافیای فرهنگی جدید» است، مانند تبدیل ضحاک به استعاره‌ای از استبداد جهانی، و از سوی دیگر، خطر تبدیل شدن متن به کالا در «صنعت فرهنگ»- که در اقتباس‌های تجاری از شاهنامه مشهود است- همواره وجود دارد. جیمسون همچنین نشان می‌دهد چگونه متون کهن در گفتمان‌های ملی‌گرایی و پسااستعماری بازتفسیر می‌شوند، همان‌گونه که شاهنامه در دو قرن اخیر هم توسط گفتمان رسمی و هم توسط روشنفکران مخالف به کار گرفته شده است (see Talattof, 2000).

نمونه بارز این خوانش‌های چندسطحی را می‌توان در مفهوم «ایران» شاهنامه مشاهده کرد؛ هم به عنوان قلمرو ساسانیان (سطح تاریخی)، هم آرمان‌شهر فرهنگی (سطح ایدئولوژیک) و هم سوژه گفتمان‌های ملی معاصر (see Marashi, 2008). به همین ترتیب، اسطوره رستم و سهراب هم به عنوان الگوی کهن‌الگویی کشمکش نسلی، هم استعاره‌ای از «شکاف فرهنگی ایران و توران» (Yarshater, 1983: 366-367) و هم تمثیلی از وضعیت مهاجران ایرانی در جهان معاصر قابل تفسیر است. این خوانش چندسطحی جیمسونی نشان می‌دهد که چگونه شاهنامه به عنوان متنی زنده، با وجود ریشه‌دار بودن در شرایط تاریخی خاص، قابلیت بازتفسیر در بسترهای جدید را حفظ کرده است.

از منظر تاریخ‌گرایی جدید جیمسون، داستان‌های شاهنامه را می‌توان به عنوان رمزگان‌های ایدئولوژیکی تحلیل کرد که تنش‌های اجتماعی- تاریخی عصر خود را در قالب روایت‌های نمادین بازتاب می‌دهند. در داستان ضحاک، ما با سه سطح تحلیل مواجهیم: در سطح سیاسی، این روایت مبارزه با استبداد را به تصویر می‌کشد که در آن مارهای روی دوش ضحاک را می‌توان به مثابه نماد «دستگاه‌های ایدئولوژیک سرکوبگر»

تفسیر کرد، در سطح اجتماعی، تقابل بین حاکمیت فاسد و مردم ستم‌دیده تجلی می‌یابد و در سطح اقتصادی، شرایط تولید کشاورزی و روابط آن با ساختار قدرت آشکار می‌شود.^{۲۰} همچنین باید تأکید کرد که تصویر فریدون به عنوان قهرمان قیام مردمی، به‌ویژه با حضور کاوه آهنگر، در این خوانش جیمسونی بازتابی از اتحاد نیروهای اجتماعی علیه سلطه طبقاتی تلقی می‌شود. حرکت فریدون از مبارزه با ضحاک تا تثبیت قدرت خود، می‌تواند دال بر پیچیدگی گذار از انقلاب به قدرت باشد، جایی که آرمان‌های آزادی‌خواهانه با ضرورت‌های قدرت سیاسی درگیر می‌شوند.

این خوانش آشکار می‌کند که شاهنامه نه صرفاً مدح پهلوانان، که بازنمایی لحظه‌های بحران ایدئولوژیک و چالش‌های مشروعیت قدرت است. تراژدی رستم و سهراب نیز از این منظر، تضادهای حل‌نشده اجتماعی را در قالب روایتی خانوادگی رمزگذاری می‌کند که در آن رستم نماینده نظم پدرسالار سنتی و سهراب به عنوان نیروی تغییر و نوگرایی تصویر شده است. مرگ سهراب در این خوانش، استعاره‌ای از سرکوب امیدهای نوین توسط ساختارهای کهنه است.^{۲۱} علاوه بر این، رستم در سطح ناخودآگاه سیاسی، نماد انسداد تاریخی نیز محسوب می‌شود؛ قهرمانی که با تکرار چرخه‌های خشونت، مانع ظهور نظم‌های اجتماعی نوین می‌گردد. خوانش‌های جیمسونی این امکان را می‌دهند که سوژه‌های حماسی نه تنها به مثابه قهرمانان بلکه به عنوان حاملان بحران تاریخی و تضاد طبقاتی تحلیل شوند.

همین الگو در داستان سیاوش نیز قابل ردیابی است، جایی که تمناهای آرمان‌شهری جامعه در قالب روایتی نمادین بیان می‌شود و سرزمین توران به عنوان «دیگری» همزمان هم تهدید است و هم جذابیت^{۲۲} دارد؛ بازتابی از دوگانگی‌های ایدئولوژیک جامعه در مواجهه با «غیریت». به‌ویژه در سیاوش، تحلیل جیمسونی نشان می‌دهد که چگونه فرجام تلخ او بازتاب ناکامی‌های تاریخی یک جامعه در تحقق عدالت است؛ جامعه‌ای که همواره بین جاذبه وعده‌های صلح و واقعیت خشونت گرفتار می‌ماند. نگاهی دقیق به دربار افراسیاب نیز نشان می‌دهد چگونه مفهوم «دیگری» در شاهنامه واجد پیچیدگی‌های گفتمان‌های هژمونیک است: از یکسو نماد تهدید بیگانه و از سوی دیگر مجرای آرزوهای تحقق‌نیافته برای عدالت و رهایی.

این خوانش جیمسونی نشان می‌دهد که چگونه شاهنامه به مثابه «متن فرهنگی»، هم بازتاب شرایط تاریخی خاص خویش است و هم از طریق مکانیسم‌های ناخودآگاه سیاسی، قابلیت بازتفسیر در بسترهای جدید تاریخی را حفظ می‌کند. ترکیب این دو نظریه^{۲۳} به ما امکان می‌دهد هم به معانی درونی شاهنامه نزدیک شویم و هم آن را در بستر تاریخی - اجتماعی معاصر قرار دهیم. برای مثال، داستان «کاوه آهنگر» را می‌توان هم به عنوان روایتی اسطوره‌ای از عدالت‌خواهی (سطح گادامری) و هم به مثابه بازنمایی مبارزه طبقاتی (سطح جیمسونی) تحلیل کرد. افزون بر آن، ماجرای پرچم کاوه، که به «درفش کاویانی» بدل

می‌شود، می‌تواند به عنوان تبلور نهایی ایدئولوژی مقاومت جمعی تحلیل گردد؛ جایی که یک عنصر به ظاهر شخصی (پیش‌بند آهنگری) به نماد همبستگی ملی ارتقا می‌یابد. این فرایند «نمادین‌سازی»، دقیقاً همان لحظه‌ای است که جیمسون آن را «ترجمان ناخودآگاه جمعی به زبان اسطوره» توصیف می‌کند؛ نقطه‌ای که شاهنامه را به منبع بی‌پایان انرژی سیاسی - فرهنگی بدل می‌کند.

۴ - نتیجه‌گیری

تحلیل شاهنامه فردوسی از منظر چهارچوب‌های نظری کاسیرر، آلتوسر، گادامر و جیمسون، ما را با پارادوکسی بنیادین مواجه می‌سازد: از یک سو، اسطوره‌های شاهنامه به عنوان «فرم‌های سمبلیک» خودبسنده (کاسیرر، ۱۹۲۵) در «مسئله‌شناسی» (آلتوسر، ۱۹۶۵) خاص عصر فردوسی محبوس‌اند و از سوی دیگر، امکان «امتزاج افق‌ها» (گادامر، ۱۹۶۰) و بازخوانی تاریخ‌گرایانه (جیمسون، ۱۹۸۱) آن را به متنی زنده و پویا در دوران معاصر تبدیل می‌کند. این تنش معرفتی، شاهنامه را به میدان نبردی نظری بدل کرده است که در آن هر خوانش معاصر ناگزیر باید میان اصالت تاریخی و ارتباط معاصر دست به انتخاب بزند.

از منظر ارنست کاسیرر، اسطوره‌های شاهنامه نظام معرفتی خودبسنده‌ای دارند که با منطق عقلانی مدرن قابل تقلیل نیست. به گفته کاسیرر (۱۹۲۵)، «در جهان اسطوره، جزء می‌تواند تمامی قدرت کل را در خود متمرکز کند» - ویژگی‌ای که در مفاهیمی مانند فره ایزدی یا کنش‌های خارق‌العاده پهلوانان شاهنامه به وضوح دیده می‌شود. این نگاه زمانی چالش برانگیزتر می‌شود که آلتوسر (۱۹۶۵) بر «گسست معرفتی» بین دوره‌های تاریخی تأکید می‌ورزد. به زعم آلتوسر، شاهنامه محصول «ساختار پنهان» جامعه‌ای فنودالی است که در آن مفاهیمی مانند عدالت، مشروعیت سیاسی و روابط انسانی در چارچوبی کاملاً متفاوت با جهان مدرن معنا می‌یافته‌اند. برای مثال، مفهوم «داد» در شاهنامه مبتنی بر نظم کیهانی است، در حالی که در گفتمان مدرن، عدالت بر مبنای حقوق بشر و برابری صورتی تعریف می‌شود. این تفاوت‌ها سطحی نیست، بلکه ریشه در «اپیستم»‌های ناهمگون دارد. در مقابل این محدودیت‌ها، هانس - گئورگ گادامر (۱۹۶۰) با نظریه «امتزاج افق‌ها» راهی برای گفت‌وگوی خلاق بین گذشته و حال می‌گشاید. از این منظر، شاهنامه نه شیئی منجمد، بلکه «رویدادی» است که در هر بار خوانش معاصر می‌شود. گادامر به ما می‌آموزد که پیش‌داوری‌های تاریخی خواننده معاصر نه مانع فهم، بلکه شرط امکان هر گونه تفسیر است.

این دیدگاه وقتی با تاریخ‌گرایی جیمسون (۱۹۸۱) تکمیل می‌شود، به ما امکان می‌دهد شاهنامه را هم در بستر تاریخی خود و هم در ارتباط با مسائل معاصر بخوانیم. جیمسون با کشف «ناخودآگاه سیاسی» متون نشان می‌دهد که چگونه شاهنامه می‌تواند هم بازتاب شرایط تولید خود باشد و هم حامل پیام‌هایی برای دوران

معاصر. برای نمونه، داستان ضحاک از این منظر هم روایتی از استبداد باستانی است و هم استعاره‌ای از حکومت‌های توتالیتار مدرن.

اما این تقابل نظری (بین محدودیت‌های معرفتی از یک سو و امکان‌های هرمنوتیکی از سوی دیگر) چگونه قابل حل است؟ پاسخ این پژوهش چندوجهی است: نخست آن که باید پذیرفت هر خوانش معاصر از شاهنامه ناگزیر نوعی «سوء تعبیر خلاقانه» (به تعبیر آلتوسر) است. ما هرگز نمی‌توانیم به طور کامل در افق معنایی عصر فردوسی قرار گیریم، اما همین فاصله تاریخی است که امکان تفسیرهای جدید را فراهم می‌کند. برای مثال، وقتی امروز داستان رستم و سهراب را به عنوان تقابل سنت و مدرنیته می‌خوانیم، بی‌گمان از نیت اولیه فردوسی فاصله گرفته‌ایم، اما این فاصله به خودی خود نامشروع نیست. دوم آن که همان گونه که جیمسون تأکید می‌کند، شاهنامه حاوی «شکاف‌های ایدئولوژیک» است؛ نقاطی که در آن تناقض‌های درونی نظام فکری عصر فردوسی آشکار می‌شود. این شکاف‌ها به متن امکان می‌دهد فراتر از چارچوب تاریخی اولیه‌اش عمل کند. برای نمونه، تقابل بین مشروعیت الهی پادشاهان و خشونت‌های آنان در شاهنامه، می‌تواند زمینه نقد امروزی ما از قدرت مطلق باشد. سوم آن‌که، همان گونه که کاسیرر اشاره می‌کند، اسطوره‌ها از طریق زبان نمادین با انسان مدرن سخن می‌گویند. فره ایزدی شاید در جهان‌بینی مدرن جایی نداشته باشد، اما می‌تواند به نمادی از مشروعیت اخلاقی تبدیل شود که فراسوی حقوق رسمی قرار دارد.

در جهان امروز که جیمسون آن را «عصر سرمایه‌داری متأخر» می‌نامد، شاهنامه با دو خطر عمده مواجه است: از یک سو خطر «موزه‌ای شدن» که در آن متن به اثر تاریخی‌ای منجمد تبدیل می‌شود که تنها ارزش نمایشگاهی دارد و از سوی دیگر خطر «کالایی شدن» که در آن اسطوره‌های شاهنامه به ابزارهای بازاریابی یا تبلیغات سیاسی تقلیل می‌یابند. در مقابل این خطرات، تلفیق دیدگاه‌های کاسیرر و آلتوسر با گادامر و جیمسون می‌تواند راهی میانه پیش پای ما بگذارد: راهی که هم به اصالت تاریخی متن احترام بگذارد و هم آن را در گفت‌وگویی انتقادی با مسائل امروز قرار دهد. در نهایت، شاهنامه در این خوانش انتقادی نه به عنوان متنی مقدس و تغییرناپذیر، بلکه به مثابه «میدان نبرد تفسیرها» ظاهر می‌شود. از یک سو، ما با محدودیت‌های معرفتی رو به روییم که کاسیرر و آلتوسر بر آن تأکید دارند: اسطوره‌های شاهنامه متعلق به جهان‌بینی‌ای هستند که با مدرنیته گسست بنیادین دارد. از سوی دیگر، امکاناتی که گادامر و جیمسون پیش می‌گذارند به ما اجازه می‌دهد این متن را در گفت‌وگویی زنده با امروز قرار دهیم. شاهنامه در این میان، هم میراث فرهنگی‌ای است که باید اصالت تاریخی آن را پاس داشت و هم زبانی زنده که می‌تواند در بازاندیشی مسائل معاصر ایران نقش ایفا کند. هنر خواننده امروز آن است که این تنش را نه به عنوان مشکل، بلکه به مثابه فرصتی برای خلق معناهای جدید بفهمد.

یادداشت‌ها

1. Ernst Cassirer (1874 –1945)
2. Symbolic forms
3. Louis Althusser (1918 1990)
4. Problematic
5. Fusion of horizons
6. Hans-Georg Gadamer (1900 –2002)
7. Historicism
8. Fredric Jameson (1934 –2024)
9. The Political Unconscious
10. Living text
11. Jean Paul Gustave Ricœur (1913–2005)

۱۲. الیاده الزامات نظری و کاربستی این اندیشه را به تمامی دنبال می‌کند (see: Eliade, 1959: 70-75).

۱۳. کاسیر این اندیشه را از لوی - برول آموخته است (see: Lévy-Bruhl, 1926).

14. Reductionism
15. Problématique
16. Structure Latente
17. Pediment

۱۸. در حالی که نظریه آلتوسر محدودیت‌های جدی برای خوانش شاهنامه در دوران معاصر مطرح می‌کند، اما با بهره‌گیری از نظریه‌های مکمل (مانند گرامشی و کریستوا) می‌توان این محدودیت‌ها را کاهش داد. بر پایه نظریات گرامشی می‌توان نشان داد که متون کلاسیک می‌توانند در بسترهای جدید «بازتولید معنایی» شوند (see: Gramsci, 1971). شاهنامه به دلیل داشتن لایه‌های معنایی متعدد، این قابلیت را دارد. کریستوا با طرح «بینامتنیت» نشان می‌دهد که متون همواره در گفت‌وگو با یکدیگرند (see: Kristeva, 1980). این نظریه امکان خوانش شاهنامه را در کنار متون معاصر فراهم می‌کند. بر این اساس، می‌توان گفت که شاهنامه به دلیل داشتن چندلایگی معنایی و غنای نمادین، از ظرفیت بالایی برای بازخوانی‌های معاصر برخوردار است. با این حال، باید از «خشونت تفسیری» (به تعبیر ریکور)

که در آن متن را به چارچوب‌های معاصر تحمیل می‌کنیم، پرهیز کرد.

19. Coupure Épistémologique

۲۰. نظریه سایه یونگ (see: Jung, 1968) نیز به ما کمک می‌کند ضحاک را به عنوان نماد جنبه‌های تاریک روان جمعی بفهمیم. در این خوانش، کاوه آهنگر نماینده خود (Self) است که علیه سایه‌های سرکوبگر قیام می‌کند. این تفسیر روانکاوانه، ارتباط جالبی با نظریه ناخودآگاه سیاسی جیمسون دارد که بر جنبه‌های پنهان روایت‌های سیاسی تأکید می‌ورزد. تحلیل گفتمان این داستان نشان می‌دهد که فردوسی چگونه از اسطوره برای بیان حقایق سیاسی زمانه خود استفاده کرده است. نشانه‌شناسی مارهای ضحاک (نمادهای قدرت اهریمنی) و چرم کاوه (نماد مقاومت مردمی) گویای این امر است. این نشانه‌ها در طول تاریخ معاصر ایران نیز بارها بازتولید شده‌اند.

۲۱. نظریه مرگ مؤلف بارت (see: Barthes, 1977) نیز به ما کمک می‌کند بفهمیم چگونه این داستان از چارچوب اصلی خود فراتر رفته و به نمادی جهانی از تراژدی سوءتفاهم تبدیل شده است. در ادبیات معاصر فارسی، بازنویسی‌های متعددی از این داستان انجام شده که گویای همین ویژگی است. تحلیل روایت‌شناختی این داستان نشان می‌دهد که چگونه پیرنگ داستان با مکانیسم‌های تعلیق و شناسایی خواننده را درگیر می‌کند. فردوسی با به تأخیر انداختن لحظه شناسایی پدر و پسر، بر شدت تراژدی می‌افزاید. این تکنیک روایی، امروزه در سینما و ادبیات داستانی به طور گسترده استفاده می‌شود.

۲۲. نظریه قربانی مقدس ژیرار (see: Girard, 1977) نیز به ما کمک می‌کند مرگ سیاوش را به عنوان مکانیسم تخلیه خشونت جمعی تحلیل کنیم. در این خوانش، جامعه با قربانی کردن سیاوش به ثبات موقت دست می‌یابد.

۲۳. نظریه «سنت‌سازی اختراعی» هابسباوم (Hobsbawm, 2012: 1) نیز به درک ما از کارکردهای سیاسی شاهنامه در دوره‌های مختلف کمک می‌کند. این نظریه نشان می‌دهد چگونه حکومت‌ها از عناصر شاهنامه برای مشروعیت‌بخشی به خود استفاده کرده‌اند.

کتاب‌نامه

مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۴). سوگ سیاوش: در مرگ و رستاخیز. تهران: خوارزمی.

Althusser, L. (1965). *For Marx*. London: Verso.

Althusser, L. (1971). *Lenin and Philosophy and Other Essays*. New York: Monthly Review Press.

- Barthes, R. (1977). "The death of the author" (S. Heath, Trans.). In *Image—Music—Text* (pp. 142-148). Hill and Wang. (Original work published 1967)
- Campbell, J. (1949). *The Hero with a Thousand Faces*. New York: Pantheon Books.
- Cassirer, E. (1925). *The Philosophy of Symbolic Forms*, Vol. 2: Mythical Thought. New Haven: Yale University Press.
- Cassirer, E. (1944). *An Essay on Man*. New Haven: Yale University Press.
- Cassirer, E. (1946). *Language and Myth*. New York: Dover Publications.
- Davis, D. (1992). *Epic and Sedition: The Case of Ferdowsi's Shahnameh*. Washington: Mage Publishers.
- Durkheim, É. (1912). *The Elementary Forms of Religious Life*. London: George Allen & Unwin.
- Eliade, M. (1959). *The Sacred and the Profane: The Nature of Religion*. New York: Harcourt Brace.
- Gadamer, Hans-Georg. (1960). *Wahrheit und Methode: Grundzüge einer philosophischen Hermeneutik*. Tübingen: J.C.B. Mohr.
- Gadamer, H. G. (2004). *Truth and Method*. London: Continuum.
- Girard, R. (1977). *Violence and the Sacred*. Johns Hopkins University Press.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks*. New York: International Publishers.
- Hobsbawm, E. J. E., & Ranger, T. O. (Eds.). (2012). *The invention of tradition*. Cambridge University Press. (Original work published 1983)
- Jameson, F. (1981). *The Political Unconscious: Narrative as a Socially Symbolic Act*. Ithaca: Cornell University Press.
- Jung, C. G. (1968). *The Archetypes and the Collective Unconscious*. Princeton University Press.
- Kristeva, J. (1980). *Desire in Language: A Semiotic Approach to Literature and Art*. Columbia University Press.
- Lévy-Bruhl, L. (1926). *How Natives Think*. London: George Allen & Unwin.
- Marashi, A. (2008). *Nationalizing Iran: Culture, Power, and the State, 1870-1940*. Seattle: University of Washington Press.
- Milani, F. (1992). *Veils and Words: The Emerging Voices of Iranian Women Writers*. Syracuse: Syracuse University Press.
- Nöldeke, T. (1920). *The Iranian National Epic*. Philadelphia: Porcupine Press.
- Omidssalar, M. (2011). *Poetics and Politics of Iran's National Epic, the Shahnameh*. New York:

Palgrave Macmillan.

Ricoeur, P. (1981). *Hermeneutics and the Human Sciences*. Cambridge University Press.

Shahbazi, A. (1991). *Ferdowsi: A Critical Biography*. Costa Mesa: Mazda Publishers.

Talattof, K. (2000). *The Politics of Writing in Iran: A History of Modern Persian Literature*.
Syracuse: Syracuse University Press.

Vaziri, M. (1993). *Iran as Imagined Nation: The Construction of National Identity*. New York:
Paragon House.

Yarshater, E. (1983). *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3. Cambridge: Cambridge
University Press.